

یعنی هر گاه كه خبری از سرایای^۱ تو یا از جانب دشمن یا از قول توبه وعده‌ی فتح یا وعید از عدو... به آنان می‌رسید فاش می‌کردند چون توکل و ثبات در ایمان نداشتند، و همچنین اگر امر باطنی از خوابها، یا حالات، یا خیالات، یا خطرات مژده دهنده یا بیم دهنده، بر آنها آشکار می‌شد، آن را فاش می‌ساختند.

«وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ» یعنی اگر به رسول و اولی الامر واگذار می‌کردند و در مورد آن به چیزی تکلم نمی‌کردند یا اینکه بر خودشان اظهار می‌کردند نه بر غیر خودشان.

«لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» در آن صورت اهل استنباط می‌دانستند، آوردن کلمه‌ی «الَّذِينَ» برای آن است تا اشعار به این داشته باشد كه آنها اهل استنباط هستند، یا مقصود از اولی الامر اعم از فرماندهان لشگرهاست. و مستنبطون رسول ﷺ و اوصیای او هستند.

«وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ» در این قسمت آیه، خدا آنها را از باب تفضّل و طفیلی بودن به محمد ﷺ و علیّ علیهما السلام مورد خطاب قرار داد، و فرمود: اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، جز اندکی از شما، بقیه از شیطان پیروی می‌کردید. این مژده بعد از آن است كه آنان را به جهت ضعف عقیده و كار بدشان مورد نكوهش قرار داده بود. اما فضل خدا همان رسالت است. و چون رسالت از شؤون رسول و سعه‌ی صدر او و متحد با او است تفسیر فضل به رسول ﷺ صحیح می‌شود، و آن در اینجا محمد ﷺ و رحمت او است

۱- سرایا جمع سریّه می‌باشد و آن جنگی بود كه پیغمبر (ص) شخصاً در آن شركت نداشت بلکه یکی از اصحاب را به سرکردگی سپاه تعیین می‌فرمود. جمعاً ۳۷ سریّه در زندگی رسول خدا ثبت شده است. اما جنگهایی كه خود پیغمبر (ص) در آن شركت داشته است غزوه نامیده‌اند.

که همان ولایت است.

ولایت نیز با ولیّ متحد است پس تفسیر ولایت به ولیّ نیز صحیح است که در اینجا علیّ علیه السلام است. از این رو فضل و رحمت در اخبار ما به محمد صلی الله علیه و آله و علیّ علیه السلام تفسیر شده است. و از آنجا که در محمد صلی الله علیه و آله اصل ولایت است گویانکه رسالت در او ظاهرتر است و علیّ علیه السلام در رسالت خلیفه است گرچه ولایت در او ظاهرتر است. تفسیر فضل به علیّ علیه السلام و رحمت به محمد صلی الله علیه و آله نیز چنانکه در خبر آمده است صحیح می‌باشد.

«لَا تَبْعُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا» یعنی با وجود کارهای بدی که دارید، شما را خوار نمی‌کنیم که آن به واسطه‌ی محمد صلی الله علیه و آله و علیّ علیه السلام است و اگر محمد صلی الله علیه و آله و علیّ علیه السلام نگهبان شما نبودند، جز اندکی از شما، بقیّه از شیطان پیروی می‌کردید.

«فَقَتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» یعنی وقتی که حال قومت را از ترسو بودن، شکست نیّت بر خلافت اطاعت تو و افشا کردن اخباری را که شینده‌اند دانستی و در برابر، توکل بر خدا کردی و کفایت کردن خدا نسبت به خودت را دانستی پس در حفظ راه خدا و بالا بردن آن، کارزار کن، یا در حالی که تو در راه خدا هستی یا در ولایت علیّ علیه السلام که آن هم راه خداست، و خود علیّ علیه السلام نیز راه خداست از اینکه قوم تو کمک بکنند یا نکنند با کی نداشته باش.

«لَا تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ» مگر فعل خودت یا اصلاح نفس خود یا اصلاح علیّ علیه السلام که او هم نفس تو است کس دیگر کلف به انجام آن نیست و جمله حال است یا مستأنف و جواب سؤال مقدّر است در مقام تعلیل یا در مقام بیان حال.

«وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ» مؤمنین را ترغیب به کارزار کن، زیرا اگر تو

احتیاج به آنها نداشته باشی ولی آنها به تو احتیاج دارند که تو آنها را اصلاح کنی، و جنگ و کارزار وسیله‌ی اصلاح آنهاست چون باعث شجاعت و قدرت و ثبات و توکل می‌شود.

«عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا» منظور از «الَّذِينَ

كفروا» بنابر آنچه که روایت شده است قریش می‌باشد، و این آیه در موعد بدر صغری نازل شده است که مردم از خارج شدن برای جنگ باز ایستادند، ولی پیامبر در حالی که فقط با او هفتاد مرد بودند بیرون آمد.

«وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا» یعنی خداوند در تعذیب (بأس)

از کفار شدیدتر است عطف بر معنائی است که از ذکر «بأس» کفار استفاده می‌شود یعنی کفار ترس و عذاب دارند و عذاب خدا شدیدتر است، یا حال از «الله» یا از «الَّذِينَ كَفَرُوا» می‌باشد.

در این آیه پس از بیان بی‌نیازی پیامبر از غیر، و کافی دانستن لطف خدا بر پیامبر، به او امر کرد که تنها کارزار کند و مؤمنین را ترغیب نماید، لذا موقعیت مناسب آن شد که گفته شود: چرا امر نمودی به ترغیب مؤمنین؟ یا اینکه گفته شود: آیا کفار را بر خیر دلالت کنم؟ و آیا آنها را پند و اندرز بدهم؟ و چگونه است حال کسی که پیامبر او را نصیحت کرده باشد؟ و چه کار شایسته است که مؤمنین در مقابل او انجام دهند؟ که خداوند جواب همه‌ی اینها را داد و فرمود:

«مَنْ يَشْفَعْ شَفْعَةً حَسَنَةً» جمله استیناف و جواب سؤال مقدّر است

که در مقام بیان علت (تعلیل) نشسته است. یاد در مقام بیان حال، و معنی آن این است که هر کس عمل نیکی را به عمل نیک دیگر منضم کند، یا کسی که به رفیقش

منضمّ شود و در عمل نيك او مشاركت كند،

يا كسى كه بين دو نفر صلح كند، يا كسى كه براى ديگران درخواست خير يا دفع ضرر و ترك عقوبت بكند، خواه در خواست از خلق باشد يا از خدا يا كسى كه براى دوستش دعای خير كند، از آن بهره‌ای خواهد يافت.

شفاعت از «شفع» است به معنی دعا كرد به نفع يا به ضرر او، يا مقصود كسى است كه دوستش را به كار نيكي فرا خواند، يا بر كار نيكي دوستش را كمك كند، يا او را به كار نيك راهنمائی كند. همه‌ی اين معانی از اين عبارت استفاده می‌شود و همه‌ی آنها صحيح است.

«يَكُنْ لَهُ وَ نَصِيبٌ مِّنْهَا» نصيب و كفل به معنی بهره و چیزی است كه از قسمت به كسى داده می‌شود، ولی استعمال نصيب در چیزی است كه بهره و نفع صاحبش بيشتر از استعمال آن در جائی است، كه رنج و زحمت داشته باشد و كفل عكس آن است.

«وَمَنْ يَشْفَعُ شَفْعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ وَ كِفْلٌ مِّنْهَا» و هر كه وسيله‌ی كار زشتی گردد، بهره‌ی آن را خواهد برد توصيف شفاعت به خوب و بد، به اعتبار متعلق آن است.

«وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيتًا» يعنی خداوند قادرتمند و نگهبان است و شفاعت هيچ شفاعت كننده‌ای و همچنين كيفيت و مقدارش از او فوت نمی‌شود.

«وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها» عطف بر «من يشفع تا آخر آيه» است، و جواب ديگري براى سؤال سابق است و آن سؤال اين بود كه مؤمنين نسبت به كسانى كه پيامبر به آنان نصيحت، كرده است چگونه

رفتار کنند؟ که جواب داده است.

اگر چه این مطلب از آداب مهمّی است که محتاج به بیان است، ولی آن را طوری ادا کرد، که به جمله‌ی قبل مرتبط باشد تا اینکه افاده تأکید به تقدیر سؤال کند. تحیت در عرف عبارت از تسلیم است ولی مقصود از آن معنائی است که اعمّ از تسلیم است، و آن عبارت از رساندن خیر است به غیر به نحو مهربانی و تعظیم از قبیل تسلیم و دعا و ثنا و تعظیم و هدیه، و نوشته‌ای که در آن تعظیم و شفقت و زیارت و غیر اینها باشد از چیزهائی که دلالت بر عظمت و محبوبیت تحیت شونده در قلب تحیت گوینده نماید، ولی باید این تحیت فقط برای شفقت و محبت باشد، نه برای غرضهایی که بین اهل رسم و عبادت‌ها شایع شده است. تا جائی که شخص بلند مرتبه به دماغش برمی خورد که به پائین تر از خودش سلام کند و منتظر سلام او می ماند و نیز به دماغش برمی خورد که ابتداءً به زیارت او برود مگر اینکه به صورت بازدید باشد، و همچنین است حال، در غیر آن دو.

پس آنچه که بین فارس‌ها معروف شده است که می گویند «دیدن مستحبّ و بازدید واجب» صحیح است، به شرط اینکه شائبه‌ی اغراض فاسد در آن نباشد. و گرنه دید و بازدید هر دو مذموم است. و به همین جهت، وارد شده است: کسی که برادر مؤمن خود را در خانه‌اش زیارت کند بدون عوض و غرض، مانند کسی است خدا را در عرش زیارت کرده باشد^۱، خلوص اعمال اهل دنیا از اغراض فاسد محال است و اختلاط با آنها در نفوس ضعیف اثر می گذارد.

۱- قریب به‌ای مضمون در بحار الانوار: ۷۴، ص ۳۵۰ / ح ۱۵ و کافی: ۲، ص ۱۴۰ / ح ۱

پس برای سالك، بهتر این است که تا جائی که ممکن است با اهل دنیا آمیزی نکند تا خود را از پیروی و جذب اغراض آنها دور نگهدارد، مگر اینکه تقیّه‌ای برای حفظ ناموس یا مال یا نفس باشد یا به جهت اصلاح حال کسی، مهربانی به خرج دهد.

که در این صورت اختلاط و معاشرت واجب می‌شود اگر چه جذب شدن را احتمال دهد.

و مقصود از ردّ تحیت اگر از اغراض دنیوی (مال و هدیه) باشد، ردّ عین آن نیست. زیرا که احسان را جز الاغ «حمار»، کسی ردّ نمی‌کند؛ بلکه باید همانند آن احسان را به او برگردانند. (یعنی همان اندازه که او احسان کرده است بایستی به وی احسان کرد).

مثلاً اگر گفت: سلام عليك، و جواب داد: سلام عليك این ردّ عین تحیت است، و اگر گفت: سلام عليك و رحمة الله، آن ردّ تحیت به بهتر از خودش است، و بهتر ردّ کردن و نیکو جواب دادن اعمّ از این است که چیزی بر آن زیاد کنند یا هیأت آن را به صورت بهتر و نیکوتر تغییر دهند، چنانکه حضرت ابراهیم علیه السلام وقتی که ملائکه‌ها به او گفتند «سلاماً» به صورت نصب، در جواب آنها گفت: «سلام» به صورت رفع که دلالت بر دوام می‌کند. به ذهنم خطور می‌کند که اگر خدا به من توفیق دهد رسوم عادی و آداب مستحبّ را تدوین نمایم تا اینکه سالکین از آنها آگاه باشند، و از روی کوری و عادت صرف، مرتکب آن نشوند.

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا» پس خداوند به حساب تحیت‌ها و ارزشهای آنها رسیدگی می‌کند و همچنین به حساب اغراض شما در آن تحیت‌ها می‌رسد پس آنها را با اغراض نیامیزید.

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» جمله استیناف است و به تعلیل (به علت آوردن)

آیات سابق اشاره می کند و ذهن را برای مقدمه ی بعدی آماده می کند.

«لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ» شما را در روز

رستاخیز که هیچ گونه شکی در جمع کردن شما در آن روز نیست، گرد می آورد،

«لا ریب فیه» استیناف است یا حال از «یوم» می باشد.

«وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا» استفهام انکاری است (یعنی: چه

کسی از خدا راستگوتر است؟!) و جمله معطوف بر جمله ی قسم و مقسم علیه است،

یا جمله حالیه است و مقدمه ی انکار آینده است.

«فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ» حال است از ضمیر مجرور یعنی

شایسته نیست که شما به دو گروه متفرق شوید درباره ی کسانی که خداوند حکم

به کفر آنان کرده است. از امام باقر (علیه السلام) است که آیه درباره ی گروهی نازل شده

است که از مکه آمدند و اظهار اسلام کردند، سپس به مکه برگشتند و اظهار

شُرک نمودند، سپس به یمامه سفر کردند، و مسلمانان در جنگ با آنها اختلاف

کردند زیرا در اسلام و شرک آنان، اختلاف داشتند.

«وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ» خدا آنها را به کفر و کیفر اعمال زشتشان باز

گردانید.

«بِمَا كَسَبُوا أَتْرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضِلِلِ

اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا» و آن به دلیل دستاورد خودشان است.

«وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً» کافران

می خواهند که شما نیز کافر شوید تا با آنان مساوی باشید چنانکه عادت و رسم

مردم است، زیرا که هر صاحب مذهب و طریق مخصوص دوست دارد که مردم

نیز بر طریق او باشند، این مطلب در عالم صغیر (انسان) نیز جاری است، ضمناً کنایه از منافقین امت است اگر هم در مورد آنها نازل نشده باشد، ولی چون بعد از محمد ﷺ با انکار گفتار او درباره‌ی علیؑ مرتد شدند، و از دار شرک نفسانی به دار اسلام و ایمان علوی و ولوی هجرت نکردند، به آنها اشاره دارد...

«فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ» بعد از اینکه خدا بر آنان به گمراهی حکم کرد دیگر از آنان دوست نگیرید.

«حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» تا اینکه از وطن‌های مشرکین به سوی شما در راه خدا هجرت کنند.

«فَإِنْ تَوَلَّوْا» ظرف «بهاجروا» یا حال از فاعل است، یعنی بانیّت‌های صادق هجرت کنند، نه بانیّت‌هایی که متمایل به شیطان باشد، یا مقصود این است که از سرای شرک بیرون آیند و در ولایت علیؑ وارد شوند و به سوی علیؑ برگردند.

«فَخِذُّوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» پس آنها را بگیرید و هر جا یافتید بکشید. چنانکه محمد ﷺ اینکار را در مورد مرتدّین زمان خودش انجام داد، پس در مورد علیؑ نیز نسبت به مرتدّین زمانش مانند اصحاب جمل و صفین و نهروان این حکم جاری است.

«وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا» نه به ظاهر آنها را دوست گیرید و نه در باطن. یعنی با آنها بیعت نکنید با بیعت عامّ محمدی (که تسلیم ظاهر است) و نه با بیعت خاصّ علوی (که تسلیم باطن است)، یا اینکه از آنان دوست و یآوری نگیرید.

«إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِّيثَقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يَقْتُلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتِلُوكُمْ فَإِنْ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا» پس نه آنها را اولیای خود بگیرد، و نه آنها را بکشید تا پیمان را از جمیع وجوه حفظ کرده باشید. آنها نه در مقابل شما هستند و نه با شما می باشند، بلکه به جهت دلتنگی خود از جنگ، مستحق مدارا هستند نه اخذ و قتل. و نزول آیه در تفسیرها موجود است و تعمیم آن برای شخص بینا آسان است.

آیات ۹۱-۱۰۰

سَتَجِدُونََ اٰخَرِيْنَ يُرِيْدُوْنَ اَنْ يَّامْنُوْكُمْ وَيَاْمِنُوْا قَوْمَهُمْ كُلَّ مَا رُدُّوْا اِلَى الْفِتْنَةِ اُرْ كِسُوْا فِيْهَا فَاِنْ لَّمْ يَغْتَزِلُوْكُمْ وَيُلْقُوا اِلَيْكُمْ السَّلَامَ وَيَكْفُوْا اَيْدِيَهُمْ فَخُذُوْهُمْ وَاَقْتُلُوْهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوْهُمْ وَاُولٰٓئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطٰنًا مُّبِيْنًا (۹۱) وَمَا كَانَ لِمُوْمِنٍ اَنْ يَّقْتُلَ مُؤْمِنًا اِلَّا خَطَاً وَّمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَّدِيَّةٌ مُّسْلَمَةٌ اِلَى اَهْلِهٖٓ اِلَّا اَنْ يَصَّدَّقُوْا فَاِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَاِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِّيثَقٌ فَدِيَّةٌ مُّسْلَمَةٌ اِلَى اَهْلِهٖٓ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِّنَ اللّٰهِ وَكَانَ

اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (٩٢) وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ
 خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا (٩٣)
 يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا
 وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ
 الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَنَنَّ اللَّهُ
 عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (٩٤) لَا يَسْتَوِي
 الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولَى الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ
 اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ
 عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ
 الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا (٩٥) دَرَجَتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً
 وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (٩٦) إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمْ
 الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي
 الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا
 فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (٩٧) إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ
 مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ
 سَبِيلًا (٩٨) فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَغْفُو عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا
 غَفُورًا (٩٩) وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرْعَمًا
 كَثِيرًا وَسِعَةً وَمَنْ يُخْرَجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ
 ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا
 رَحِيمًا (١٠٠)

ترجمه

و دیگرانی را خواهید یافت که می خواهند هم از شما در امان باشند، و هم از قوم خودشان؛ هر بار که به فتنه [شرك] بازگردانده شوند، در دام آن گرفتار آیند؛ ولی اگر از شما کناره نگرفتند و از در تسلیم [و اسلام] وارد نشدند، و دست از شما باز داشتند، پس هر جا که یافتیدشان به اسارتشان بگیرید و بکشیدشان؛ اینانند که دست شما را در مبارزه با آنان باز گذارده ایم. و هیچ مؤمنی نباید هیچ مؤمنی را بکشد، مگر از روی خطا؛ و هر کس که مؤمنی را به خطا بکشد، بر اوست که [به کفاره] بردهی مؤمنی را آزاد کند و خونبهای به خانوادهی او بدهد؛ مگر آنکه آنان درگذرند و ببخشند؛ و اگر [مقتول] مؤمن و از قومی باشد که دشمن شما هستند، [قاتل] باید بردهی مؤمنی را آزاد کند؛ و اگر [مقتول] از قومی باشد که بین شما و ایشان پیمانی هست، آنگاه [قاتل] باید خونبهای به خانوادهی او [مقتول] بپردازد و بردهی مؤمنی آزاد کند، و کسی که [برده] نیابد بر اوست که دو ماه پیایی روزه بگیرد، این توبه پذیری خداوند است و خداوند دانای فرزانه است. و هر کس مؤمنی را عمداً بکشد، جزای او جهنم است که جاودانه در آن بماند و خداوند بر او خشم گیرد و لعنتش کند و برای او عذابی سهمگین آماده سازد. ای مؤمنان چون در راه خدا سفر کنید، به درستی پرس و جو کنید، و به کسی که با شما از در تسلیم [و اسلام] وارد شود، مگویید که مؤمن نیستی، تا بدینوسیله بهرهی زندگانی دنیوی ببرید، چرا که غنایم بسیار در نزد خداوند است؛ در گذشته این گونه [بی پروا] بودید، ولی خداوند بر شما منت نهاد، پس به درستی پرس و جو کنید، که خداوند به آنچه می کنید آگاه است. و انشستگان مؤمن، بجز آسیب مندان، با جهادگران به مال و جان در راه خدا برابر نیستند؛ خداوند جهادگران به مال و جان را بر وانشستگان به مرتبتی برتری داده است؛ و همگان را خداوند وعدهی پاداش نیک [بهشت] داده است، و خداوند جهادگران را بر وانشستگان به پاداشی عظیم برتری داده است. این درجات و آمرزش و رحمت از سوی اوست و خداوند آمرزگار مهربان است. کسانی که فرشتگان جانشان را می گیرند و آنان بر خود ستم روا داشته اند، به ایشان گویند در چه حال بودید؟